

# استراتژی توسعه و عوامل قدرت ملی

● نوشته: دکتر مرتضی اسدی

● تولید ملی شاخص مهم قدرت ملل است. چنانچه تولیدات ملی را در هر کشور به تولیدات استراتژیک و تولیدات غیراستراتژیک تقسیم کنیم، اقتصاد قوی امکانات بالافتل تولید کالاها و خدمات استراتژیک را دارد. این کالا همانطوریکه گفتیم در استراتژی توسعه کشورهای قدرتمند، نیروی محرکه رشد بخشهای دیگر اقتصادی بوده است.<sup>(۲۲)</sup> صنعت ذغال سنگ در انگلستان، صنعت راه آهن و فولاد در آمریکا، صنعت شیمیایی و فولاد در آلمان، صنعت سنگین فلزات اساسی و انرژی الکتریکی در شوروی (تأکید دولت نوپدید شوروی بر الکتروفیکاسیون) که همگی از صنایع استراتژیک هستند و قابلیت انعطاف زیادی برای زمان جنگ دارند، از بخشهای پیشرو توسعه اقتصادی در این کشورها بودند و موجب ارتقاء پتانسیل های جنگی در این کشورها شدند. ما در اینجا به تشریح بخشهای استراتژیک که در کشورهای قدرتمند امروزی بخش پیشرو و محرک توسعه بوده اند می پردازیم.

## انرژی

قدرت تولید و مصرف انرژی در کشورها نشاندهنده عامل مهمی در چارچوب امکانات جنگی آنهاست. امروزه دسترسی به این منبع حیاتی بخش مهم استراتژی امنیتی آمریکا را در برمی گیرد. ثبات عرضه انرژی، به عنوان سوخت مصرفی و ماده خام مورد نیاز مراکز تولیدی، صنایع پتروشیمی و سوخت خانوارها بطورکلی از دو نظر حائز اهمیت استراتژیک است:

الف) از نظر امنیت عرضه سوخت صنعتی

ب) از نظر امنیت عرضه سوخت به خانوارها

در ایران نیز بدلیل استراتژیک بودن این ماده حیاتی در زمان جنگ مصرف این کالاها جیره بندی شده بود، امروزه اهمیت استراتژیک هیدروکربنها به علت مصارف غیرسوختی آن به عنوان مواد اولیه صنایع پتروشیمی، بیش از پیش شده است.

استراتژی های توسعه در بسیاری از کشورهای عمده نفتی چون عربستان، کویت، ایران، مکزیک و الجزایر بر اساس توسعه صنایع انرژی بر (عمدتاً نفت بر یا گازبر) استوار است. علاوه بر صنایع پتروشیمی، صنایع ذوب آهن (احیای مستقیم) سیمان و آلومینیم که از تولیدات استراتژیک هستند به صنایع انرژی بر معروفند. اگر نفت را به حساب نیاوریم، ایالات متحده، اروپای غربی و شوروی بزرگترین تولیدکنندگان انرژی مکانیکی هستند.<sup>(۲۳)</sup> عرضه ۵۵ درصد انرژی سوختی توسط کشورهای عضو اوپک، به این کشورها قدرت انحصاری بخشیده و دلارهای نفتی و تهدید دائمی مربوط به بی ثباتی عرضه نفت، موجب تقویت این کشورها شده است. از طرفی وجود این ذخائر (طلای سیاه) استراتژیک در منطقه استراتژیک خلیج فارس خود موجب نامنی و دخالت قدرت های

بزرگ (نمونه حضور آمریکائیان و متحدین آن در خلیج فارس) گردیده است. از سوختهای فسیلی دیگر باید از ذغال سنگ نام برد که عامل محرک توسعه اقتصادی انگلستان و پیشتازی این کشور در عرصه انقلاب صنعتی بوده است. ذغال سنگ با وجود کاهش اهمیت آن، هنوز از مهمترین منابع انرژی در دنیا، جز در آمریکای شمالی و جنوبی و منطقه خلیج فارس است. روند کنونی تحولات مصرف انرژی در جهان مؤید آنستکه منابع نیروی سبک چون گاز و نفت و برق به سرعت جایگزین ذغال سنگ می شوند. تولیدات جنگی جدید بطور روزافزون به الکتروسیسته محتاج است خصوصاً در قسمت تولید فلزات سبک، نیتروژن و سایر مواد شیمیایی و انرژی اتمی. بعلت اینکه الکتروسیسته را نمیتوان ذخیره نمود و امکان واردات آن تقریباً برای ممالک بسیار محدود است، عرضه منظم داخلی آن جزو اهداف امنیت ملی کشورها قرار می گیرد.<sup>(۲۴)</sup> واضح است که مکانیزه شدن و سرعت تحرك جنگ اهمیت فوق العاده ای به مواد نفتی و بنزینی بخشیده است. ملتها ممکن است تحرك و مکانیزاسیون نظامی خود را بر مبنای تدارکات نفتی خود قرار دهند معهداً چنانچه در گذشته مشاهده شده، امکانات اینکار محدود است. عدم تکافوی تدارک نفتی یکی از علل عمده ضعف قدرت اقتصادی آلمان و ژاپن در جنگ جهانی دوم بشمار میرفت.

علاوه بر منابع انرژی مکانیکی و الکتریکی، امروزه انرژی هسته ای جایگاه نوینی در مصارف جنگی و عمومی پیدا کرده است. عرضه انبوه این انرژی بدلیل پیچیده بودن تکنولوژی آن تاکنون در انحصار قدرتهای بزرگ صنعتی - نظامی بوده است. بعد از بکارگیری انرژی هسته ای توسط آمریکا در خلال جنگ دوم جهانی، این کشور مدتها نیروی پلانمازع نظامی دنیا گردید ولی با کشف و بکارگیری انرژی هسته ای توسط شوروی توازن قدرت هرچند شکننده میان آنها ایجاد شد. پیشی جستن در تولید انرژی هسته ای در هر یک از مناطق درگیری، امروزه تعادل منطقه ای و نظامی را برهم میزند از این رو انرژی هسته ای از حساسترین عوامل قدرت دولت های نظامی گرا میباشد.

با توجه به مطالب بالا، انرژی نقشی حیاتی در اقتصاد استراتژیک دارد. ایران به عنوان یکی از عمده ترین کشورهای برخوردار از ذخائر هیدروکربن، اهرم قدرتی کمیاب دارد و در کوتاه مدت با ابزار نفت خام و اثر درآمدی آن میتواند دیگر عوامل قدرت را تولید و عوامل نظامی را تقویت کند و در درازمدت با استراتژی استفاده از انرژیهای هیدروکربن برای سوخت و بعنوان مواد خام صنایع پتروشیمی، فولاد و دیگر صنایع انرژی بر قادر به تقویت بنیه دفاعی اقتصاد گردد که در چارچوب استراتژی جایگزینی صادرات مواد خام می گنجد. این استراتژی ضمن تنوع بخشیدن به مصارف نهایی و واسطه ای انرژی در داخل، موجب تنوع اقلام صادراتی و کاهش وابستگی به عواید نفتی میگردد.

## حمل و نقل

حمل و نقل را اقتصاددانان به رگهای خون در بدن انسان تشبیه میکنند. حمل و نقل اهرم حیاتی برای جابجایی عوامل تولید در زمان صلح و جنگ است. حمل و نقل از بخشهای دومانظوره (دفاعی و عمرانی) است که گسترش، تحرك و نظم آن برای مقاصد جنگی نیاز به طرح ریزی بلند مدت در زمان صلح دارد. همانطور که ذکر شد راه آهن، لوکوموتیو توسعه در کشورهایی بوده است که امروز قدرتهای برتر نظامی جهان (آمریکا و شوروی) شناخته میشوند. در سالهای جنگ آمریکا توانست از خطوط راه آهن به میزان چهار برابر زمان صلح بهره برداری کند.<sup>(۲۵)</sup>

اهمیت خطوط راه آهن در زمان جنگ بحدی است که در زمان جنگ دوم بدلیل بهره برداری متفقین از خطوط ارتباطی راه آهن ایران، کشور ما بل بیروزی نام گرفت.

هرچند برای ایجاد یک اقتصاد قوی راه آهن مهمترین وسیله حمل و نقل داخلی محسوب میشود، با اینحال گسترش خطوط راه آهن در هر کشور بستگی به نوع و وسعت خاک، تقسیم جمعیت موجود سواحل، راههای آبی داخلی، فاصله مراکز صنعتی از مواد سوختی و مواد خام و بازار فروش و بالاخره امکانات تولید آهن دارد. در ایران بدلائل ذیل شبکه راه آهن از گستردگی

تولید مواد غذایی، مواد خام، مواد صنعتی ساخته شده و ساخته نشده ضروری مد نظر است.

### تولید مواد غذایی

مواد غذایی حیاتی‌ترین کالاهای مصرفی مردم در زمان صلح و جنگ است و منابع کشاورزی رل عمده‌ای در امکانات اقتصادی جنگ دارند. مواد غذایی حیاتی را میتوان از راه تولیدات داخلی، واردات و یا استفاده از ذخائر استراتژیک تأمین نمود: در مواقع بحرانی بخصوص در حالت محاصره اقتصادی یا کاهش شدید منابع ارزی، واردات مواد غذایی دچار مخاطره میشود. از اینرو اقتصاد قدرتمند به خود کفایی مواد غذایی بخصوص برای زمان جنگ نیازمند است. باستانهای انگلستان، تمام دول بزرگ قسمت اعظم احتیاجات غذایی خود را در طول سالهای جنگ دوم جهانی از طریق تولیدات داخلی تأمین نموده‌اند. در اواسط دهه ۱۹۳۰ واردات برای مصارف جاری در ایالات متحده آمریکا ۷ درصد، آلمان ۱۶ درصد، فرانسه ۱۷ درصد و ژاپن ۷ درصد کل عرضه مواد غذایی بوده و شوروی حتی به اندازه ۳ درصد مازاد احتیاجات خود را صادر میکرده است. (۲۶ الف) امروزه آمریکا بزرگترین صادر کننده گندم در جهان است. میزان استراتژیک بودن مواد غذایی وارداتی نیز بر ضربه پذیری هر کشور می‌افزاید. تجارب جنگ اول جهانی در آلمان، اطریش و مجارستان نشان داد که تضعیف بی حساب منابع کشاورزی پس از چند سال ممکن است کمبودهای خطرناکی از لحاظ مواد غذایی و مواد خام بوجود آورد. شوروی و ژاپن در جنگ دوم جهانی از این نظر خسارات زیادی دیدند زیرا کارگر کشاورزی و کودهای شیمیایی در این ممالک روبه تقلیل بود. اغلب کشورهای درگیر جنگ دوم جهانی برای جابجایی مواد غذایی وارداتی از طریق افزایش زمینهای زیر کشت، بالا بردن کارآیی تولید کشاورزی و همچنین بهبود روشهای زراعتی و مکانیزاسیون کوشیدند. آمریکا در سالهای ۱۹۳۰ الی ۱۹۴۴ یک میلیون کارگر را از طریق مکانیزاسیون مزارع از کار کشاورزی برکنار کرد و از طریق سرمایه گذاریهای جدید استراتژیک و بکار بردن تکنولوژیهای مدرن توانست به میزان ۸٪ به مجموع محصولات خود بیافزاید. انگلستان با تخصیص بیش از ۶ میلیون جریب از زمینهای چمنزار به امور زراعتی محصولات کشاورزی خود را بیش از پنجاه درصد افزود. از لحاظ میزان کالری تولید شده، کشاورزی انگلستان در ۱۹۴۳ به میزان ۷۰ درصد نسبت به زمان قبل از جنگ افزایش نشان می‌داد. (۲۶ ب) بطور کلی اقتصادهای جنگی به تقویت و بازسازی منابع تولید کشاورزی روی می‌آورند و برای خود کفایی غذایی اهمیت زیادی قائل می‌شوند و بدین ترتیب جبران کمبودهای واردات را کرده و تا حد امکان از حجم صادرات مواد غذایی استراتژیک کاسته و آن را ذخیره میسازند.

استراتژیهای توسعه صنعتی در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ (شامل مدل انتقال مازاد کشاورزی به صنعت «لویس-فی-رانس») و مدل‌های توسعه ناموزون مبتنی بر ارجحیت بخش صنعت، به خود کفایی مواد کشاورزی نینجامید بلکه بدلیل کاهش تولید سرانه مواد غذایی و افزایش مصرف داخلی مواد خام کشاورزی موجب وابستگی ارزی برای واردات مواد کشاورزی گشت. بحران غذا در آرژانتین در سال ۱۹۸۶ و دیگر کشورهای آمریکای لاتین، و وابستگی ۴ میلیاردی به مواد غذایی در ایران نتیجه استراتژیهای توسعه ناموزون صنعتی میباشد.

از دهه ۱۹۶۰ اقتصاددانان توسعه بر ضرورت توجه به بخش کشاورزی تأکید کردند (شولتز، هابزلر، لیتل...). بروز بحران غذا در کشورهای آمریکای لاتین و دیگر کشورهایی که از رشد نامتعادل (اولویت بخش سرمایه بر) برخوردار بودند لزوم توسعه کشاورزی را بیش از پیش نشان داد. امروزه اهمیت توسعه کشاورزی و خود کفایی غذایی از دو جنبه حائز اهمیت است: الف) ایجاد امنیت غذایی شهروندان در زمان صلح و جنگ ب) کاهش وابستگی ارزی برای واردات مواد غذایی.

### تولیدات صنعتی و استراتژی اقتصاد نیرومند

شکی نیست که ظرفیت نظامی قدرتهای بزرگ مانند آمریکا، آلمان و شوروی نتیجه منطقی قدرت صنعتی آنهاست. ملتهای درگیر جنگ دوم به تجربه دریافته‌اند که قدرت صنعتی، وسایل و تجهیزات و امکانات بیشماری در اختیار بخش نظامی قرار میدهد ولی قدرت مذکور همچنین ناشی از ذخیره

○ ایران به عنوان یکی از عمده‌ترین کشورهای برخوردار از ذخائر هیدروکربن، اهرم قدرت کمیاب و ارزشمندی دارد و در کوتاه مدت با ابزار نفت خام و اثر درآمدي آن می‌تواند دیگر عوامل قدرت را تولید و تقویت کند، و در دراز مدت قادر به افزایش بنیه دفاعی اقتصاد گردد.

○ خاتمه جنگ سرد و انتقال نیروهای متمرکز در اروپا به آسیا، شمال آفریقا و جنوب شرقی آسیا، و بالاخره پیدا شدن میدان‌های تازه‌ای برای درگیری‌های جهانی، در گزینش استراتژی‌های توسعه از سوی کشورهای در حال رشد مؤثر می‌باشد.

نازلی برخوردار است و همین امر موجب تضعیف قدرت جابجایی عوامل تولید صنعتی و تحرك نظامی شده است:

۱- وجود راههای صعب العبور (کوهستانی و کویری)  
۲- فراوانی مواد نفتی به عنوان مهمترین مواد اولیه برای احداث و استفاده از راههای جاده‌ای (آسفالت، لاستیک، بنزین، گازوتیل) و بالاخره درآمدهای نفتی که موجب افزایش قدرت خرید خصوصی برای استفاده از وسائل حمل و نقل جاده‌ای شده است.

۳- کمی تولید آهن در کشور  
بسیاری از کارشناسان اقتصادی با وجود اینکه هزینه سرمایه‌ای احداث راه آهن در کشور ما بسیار بالاتر از حمل و نقل جاده‌ای است، لکن به علت طولانی‌تر بودن عمر مفید سرمایه‌های راه آهن، سرعت و امنیت آن در نقل و انتقال بار و مسافر، ارتباط زنجیره‌ای و گسترده راه آهن با اقتصاد داخلی و بالاخره فقدان راه‌های آبی در داخل کشور، گسترش خطوط راه آهن را توصیه می‌کنند. در ایران با وجود کاهش تعداد لوکوموتیو از ۳۲۰ دستگاه در سال ۱۳۶۴ به ۲۰۶ دستگاه در سال ۱۳۶۷ (کم‌ترین تعداد لوکوموتیو در دهه اخیر) و با وجود عدم احداث خط آهن جدید، در اوج جنگ در سال ۱۳۶۷ میزان تن کیلومتر بار حمل شده به یک و نیم برابر سال قبل و بعد از آن رسید. (۲۶)  
از آنجائیکه امروزه خطر تجاوز نظامی نه تنها مناطق غرب و جنوب غربی بلکه نوار ساحلی جنوب را تهدید میکند و نیز به علت وجود مناطق آزاد تجاری-صنعتی در کیش و چاه بهار، گسترش خطوط راه آهن در خطه جنوب امری ضروری به نظر میرسد. بنابراین احداث خطوط ارتباطی بین نواحی جنوب شرقی و جنوب تا شمال، از دوگانگی توسعه در کشور می‌کاهد و انتقال کالاها از بنادر جنوب سریعتر صورت میگیرد.

در کشور ما بدلیل فقدان راه‌های آبی داخلی، راه‌های زمینی و هوایی در عرصه توزیع داخلی از اهمیت بیشتری برخوردارند. ولی در امر توسعه صادرات و سرعت بخشیدن به پر کردن شکافهای خطرناک وارداتی در مواقع حساس جنگی و بحرانی برای کشور ما که همیشه با حلاء تولید داخلی روبروست، گسترش اسکله‌ها و مداخل آبی از اهمیت استراتژیک برخوردار است. بخش مهمی از تورم بنیانی در ایران ناشی از محدودیت ظرفیت ترخیصی کالاهاست. این عامل در زمان جنگ و محاصره اقتصادی از شدت بیشتری برخوردار بوده است. حدود ۹۵ درصد از ظرفیت ۸۵۰۸ هزار تنی (در سال) اسکله‌های ایران در جنوب است. این تمرکز بدون تقویت بنیه دفاعی وزیر بنایی اقتصاد در نوار جنوبی و کاهش بار تمرکز از طریق گسترش بنادر در شمال میتواند آسیب پذیری تجاری ما را در لحظات بحرانی حفظ کند. تولید کالاهای استراتژیک، کمیت تولید ملی و ترکیب آن نقش مهمی در قدرت اقتصادی هر کشور دارد. در بررسی ظرفیتهای تولیدی کالاهای استراتژیک،

سازی نیروی انسانی ماهر و فنی در سطح گسترده نیز هست. توسعه صنعت، تغییر و تبدیلی را که در قرن اخیر در قدرت نظامی ملت‌ها بوجود آمده، باعث شده است. انقلاب صنعتی موجب تنزل قدرت سنتی نظامی ایتالیا، اسپانیا، اطریش، پروس و عثمانی و ترقی آلمان، انگلستان، ایالات متحده و روسیه شوروی گردیده است.<sup>(۳۷)</sup>

ترکیب تقاضای کالاهای صنعتی در زمان جنگ نسبت به زمان صلح متفاوت است و در نتیجه موجب تغییر توزیع منابع تولیدی در صنایع مختلف میگردد. بسیج ظرفیت جنگی - صنعتی، در درجه اول، توسعه صنایع مربوط به تولید مواد بادوام فلزی و سرمایه‌ای و صنایع شیمیایی را که بیشتر با تسلیحات ارتباط دارند اقتضا می‌کند. از طرفی این صنایع سنگین به مثابه صنایع پیشرو در کشورهای نظامی گرا بطور کلی می‌توانند با سهولت بیشتری تبدیل به صنایع جنگی شوند. در سال ۱۹۴۳، ۸۰ درصد تولید مواد بادوام در ایالات متحده، مربوط به کالاهای جنگی بود، در حالیکه اینگونه اجناس در صنایع کارخانه‌ای ۶۶ درصد و در صنایع مواد پدیدام ۴۳ درصد مجموع تولید را تشکیل میداد. در آلمان ۷/۱ درصد کارگران صنایع فلز کاری به تولید وسایل و تجهیزات برای نیروهای مسلح اشتغال داشتند.<sup>(۳۸)</sup>

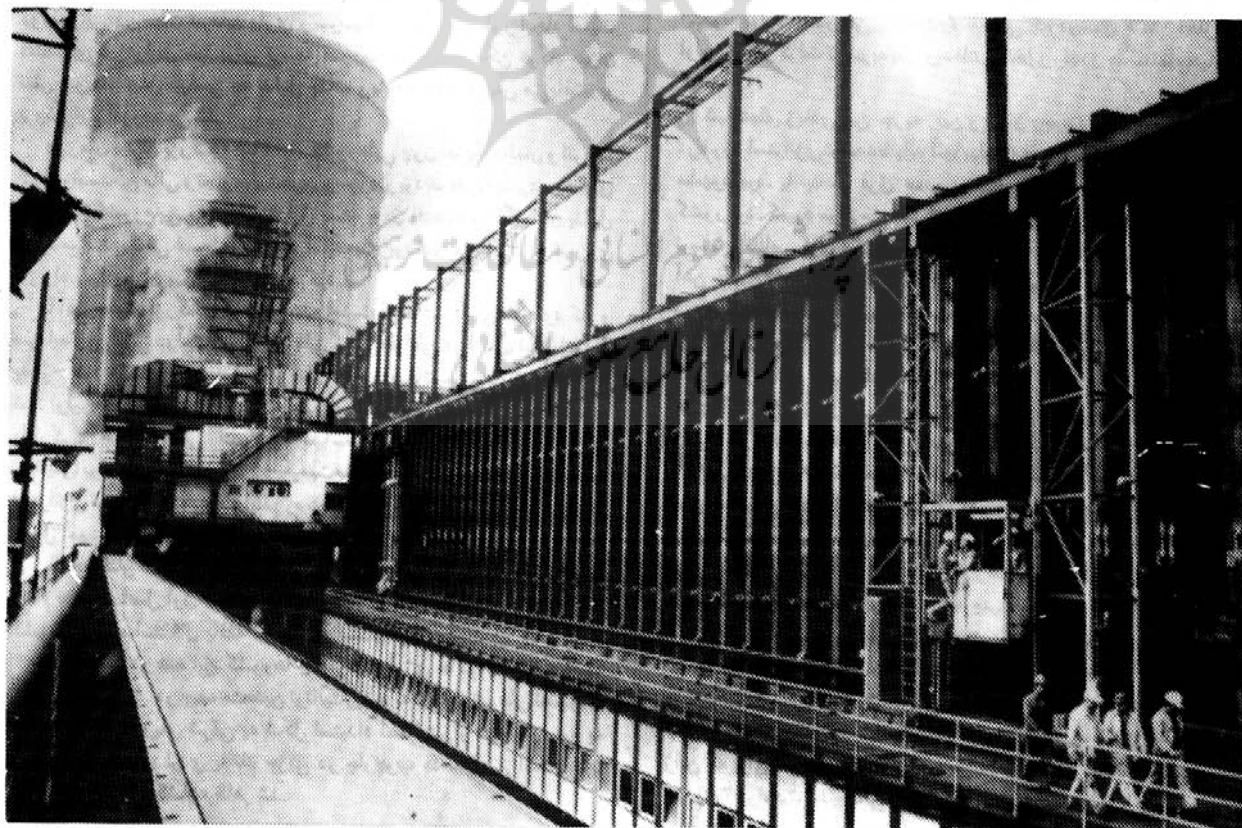
در استراتژی‌های آماده سازی اقتصادی، صنایع مربوط به وسایل سرمایه‌ای به علت سهولت تبدیل آنها به صنایع تسلیحاتی، بسیار مورد توجه هستند. موفقیت دول قدرتمند قبل از جنگ چون آمریکا و شوروی مرهون سهم بالایی تجهیزات سرمایه‌ای در مجموع محصولات کارخانه‌ای آنها بود. اگر صنایع مواد فلزی، کشتی سازی، خودرو، مواد شیمیایی و قسمتی از صنایع آهن و فولاد را عناصر تشکیل دهنده صنایع تولید کالاهای سرمایه‌ای محسوب نمایم، نسبت این صنایع در سال ۱۹۳۷ به ۴۸ درصد در آمریکا، ۴۰ درصد در ژاپن، ۳۹ درصد در شوروی و ۱۵ درصد در آلمان و ۳۷ درصد در فرانسه و ایتالیا میرسید. صنایع سرمایه‌ای چون ماشین افزار، فولاد، کشتی سازی، هواپیما، اتومبیل، تراکتور، وسایل چرخدار، توربینها و مواد استراتژیک شیمیایی قابلیت تبدیل به مصارف جنگی دارند. در عرصه صنایع ماشین سازی، در زمان قبل از جنگ دوم، ایالات متحده و آلمان دارای بزرگترین

ظرفیت بودند و ژاپن و شوروی در سالهای بعد از ۱۹۳۰ پیشرفتهای سریعی نمودند.

نوع کالاهای سرمایه‌ای تولید شده در اقتصادهای جنگی جدید شایان توجه است. این مسئله با مقایسه محصول ابزار ماشینی ایالات متحده و آلمان قبل از جنگ و در زمان جنگ بخوبی آشکار میشود. استراتژی توسعه صنایع آمریکا، ماشین آلاتی را که حداکثر تولید را با حداقل نیرو و مهارت انسانی تأمین نماید، مورد توجه قرار داده بود مانند ماشینهای خودکار و نیمه خودکار که با طرح معین و وظایف محدود می‌توانند جانشین مهارتهای انسانی بشوند. این نوع تولید مستلزم تغییر سریع وسایل و تجهیزات بموازات تغییر نوع محصولات و ابداع ابزارهای جدید است. برعکس، استراتژی توسعه صنعتی آلمان، متوجه تولید ماشین آلاتی بود که برای هدف‌های عمومی بکار رفته و موارد استفاده از آنها فراوان باشد<sup>(۳۹)</sup>. این وسایل نسبت به وسائلی که برای منظورهای معینی ساخته می‌شوند موارد استفاده بیشتری داشته و انعطاف بیشتری برای تبدیل شدن به وسایل جنگی دارند. رهبران آلمان این قابلیت انعطاف را به عنوان نوعی تضمین در مقابل احتیاجات مخصوص و متغیر که ممکن بود در زمان جنگ پیش آید، در سیستم صنعتی خود مورد توجه قرار دادند. استراتژی آمریکا دارای این مزیت است که نیازها را از لحاظ کارگران بسیار ماهر و همچنین از لحاظ کار تقلیل می‌دهد و با بهره‌گیری از ماشین آلات جدید، قابلیت تولید کارگر که خود با در نظر گرفتن کمبود نیروی انسانی در زمان جنگ عامل مهمی است، توسعه می‌یابد. از اینرو می‌توان نتیجه گرفت که تأکید بر تهیه وسایلی که برای منظورهای کلی ساخته می‌شوند و برای جنگ‌های نسبتاً کوتاه مدت مفید می‌باشد و تولید ماشین آلاتی که برای منظورهای خاص ساخته میشوند، جز در مواردیکه بسیج قبل از جنگ نسبتاً کامل باشد، فقط برای جنگهای طولانی مناسب است.

### جهان صنعتی و استراتژی‌های اقتصادی - دفاعی زمان جنگ

بعد از بحران بزرگ ۱۹۲۹-۳۳، با وجود بی‌ثباتی در زمینه تجارت



بررسی تجارب کشورهای آلمان، ژاپن و شوروی و برخی کشورهای جهان سوم در زمینه بنیه دفاعی حائز اهمیت است.

استراتژی دفاعی - اقتصادی آلمان بنام «بلیتز کرایگ» (Blitzkrieg)<sup>(۳۱)</sup> برای آماده سازی جنگی بعد از روی کار آمدن حزب ناسیونال سوسیالیست اتخاذ شد. در راستای استراتژی «بلیتز کرایگ» (آماده سازی برای جنگ کوتاه مدت) صنایع تسلیحاتی و واحدهای تولیدی مرتبط با آن مثل فولاد سازی، ماشین سازی، هواپیما سازی و صنایع شیمیایی گسترش یافت و همانطوریکه انتظار میرفت سیاست جنگی موجب کاهش سرمایه گذاری در زمینه خدمات اجتماعی گشت.

در سالهای ۸-۱۹۳۳ آلمان نازی ۴۱/۸ میلیارد رایش مارک (بدون احتساب هزینه های اداری و پرسنلی) صرف سرمایه گذاری های دفاعی و ۲۵/۴ میلیارد صرف صنایع و حمل و نقل مرتبط با اهداف دفاعی کرد. در بخش غیر نظامی اقتصاد فقط ۳۸/۷ میلیارد رایش مارک سرمایه گذاری شد (۳۶/۵ درصد کل سرمایه گذاری). در طول جنگ، استراتژی «بلیتز کرایگ» تغییر داده نشد تا آنکه شکست در مقابل ارتش سرخ و طولانی شدن جنگ موجب بازنگری جدی در این استراتژی گشت. این استراتژی بدلیل اولویت دادن به ساخت تجهیزات دریایی و هوایی نمی توانست در جنگ با کشور پهناوری چون شوروی موثر افتد.

نازیها در جریان آماده سازی جنگی اقتصاد بخوبی می دانستند که در مقایسه با کشورهایی چون آمریکا و شوروی بدلیل فقدان منابع استراتژیکی مانند مواد خام و نیروی کار ضربه پذیرترند. به جز ذغال سنگ که در آن زمان منبع اصلی انرژی صنعتی بود، آلمان فاقد کالاهای استراتژیکی چون مس، نفت، کائوچو، آهن خام، کرم، نیکل، تنگستن، منگنز (که در صنعت مهمات سازی بکار میرود) بود.<sup>(۳۲)</sup> این کالاهای عمدتاً از خارج از اروپا وارد می شد و غالباً بیرون از بلوک تجاری آلمان قابل حصول بود. بنابراین استراتژی «بلیتز کرایگ» تنها می توانست به انبار کردن اینگونه منابع حیاتی برای دوره ای کوتاه بردارد. هر چند این استراتژی دنبال شد ولی بدلیل محدودیت های آن، آلمان به گسترش صنایع پر هزینه برای تولید کالاهای مصنوعی پرداخت. اینگونه تولیدات در طی برنامه دوم عمرانی که در سال ۱۹۳۶ آغاز شد، در اولویت قرار گرفت تا ضربه پذیری دفاعی کشور را «در جنگ تمام عیار» کمتر کند.

شبهاتهای زیادی بین تجربه ژاپن و آلمان وجود داشت. این امر بخصوص در مورد استراتژی توسعه طلبانه آنها بدلیل محدودیت بازار فروش و مواد خام مشهود بود. با اینحال فرق عمده در پتانسیل های اقتصادی موجود در دو کشور بود. کمبود مواد خام استراتژیک در ژاپن نقشی عمده در استراتژی های توسعه و نظامی گری این کشور داشت. در سال ۱۹۳۶ ژاپن ۸۳/۳ درصد از آهن خام، ۸/۰ درصد از فولاد، ۶۰ درصد آلومینیوم، ۸۰ درصد نفت خام و ۶۹ درصد نمک مصرفی خود را وارد میکرد. بعلاوه ژاپن با وجود تأمین ۹۰ درصد از ذغال سنگ مورد نیاز خود از داخل، فاقد کمک برای تولید فولاد بود.<sup>(۳۳)</sup> این کشور بطور کلی فاقد معادن استراتژیکی چون نیکل، بوکسید آلومینیوم بوده است.<sup>(۳۴)</sup> کمبود ذخائر استراتژیک و حضور موثر سامورانی ها (طبقه جنگجویان ژاپنی) در عرصه سیاست کشور، موجب شکل گیری استراتژی «ژاپن بزرگتر» یا «حوزه وسیع سعادت مشترک در شرق آسیا» گشت.<sup>(۳۵)</sup> تسلط بر منچوری در چین به علت وجود منابع عظیم سنگ آهن و نمک صنعتی، برخی جزائر اطراف ژاپن، تایلند (دارای معادن کائوچوی طبیعی و نمک طبیعی)، اندونزی، فیلیپین (دارای معادن سنگ آهن و مس) و کره و حتی برخی مناطقی در آقیانوس هند، جزائر سولومون، جزائر آلتیان، گینه جدید و دریای کورال، در چارچوب استراتژی تشکیل «حوزه وسیع سعادت مشترک در شرق آسیا» می گنجید. توسعه صنعتی ژاپن در زمان جنگ جهانی دوم مراحلی را می گذراند که بدلیل وابستگی وارداتی کاملاً ضربه پذیر بود. در سال ۱۹۳۶، ۶۶ درصد نفت مورد نیاز ژاپن از آمریکا وارد میشد.<sup>(۳۶)</sup> در سال ۱۹۳۷ تولید کالاهای سرمایه ای در ژاپن که برای تقویت بنیه دفاعی بسیار با اهمیت تر از کالاهای مصرفی است تنها ۳/۵ درصد تولید جهانی را شامل میشد (در مقایسه با ۴۱/۷ درصد سهم

○ احیاء گرایش های میلیتاریستی در ژاپن، همگرایی شرق و غرب و تمرکز نیروهای نظامی در خاورمیانه، پارامترهای مهم اقتصاد بین الملل را در آینده تشکیل می دهند. حتی خوش بین ترین کارشناسان اقتصاد بین الملل، ادامه درگیری در مناطق استراتژیک و حاری ذخائر استراتژیک (مانند خاورمیانه) را در آینده منتفی نمی دانند.

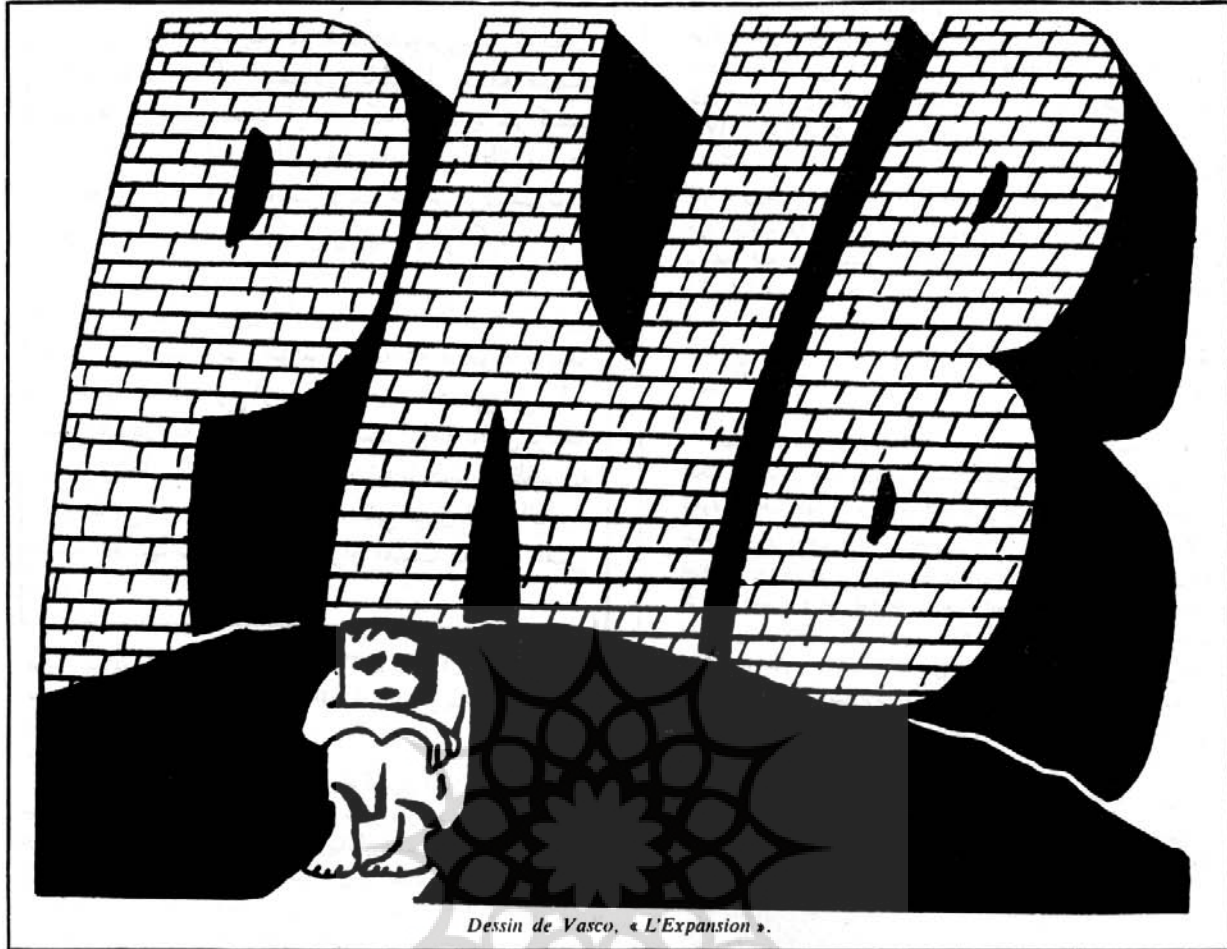
○ برنامه های بلندپروازانه در جهان توسعه نیافته برای ایجاد قدرت صنعتی از طریق استراتژی جایگزینی واردات، هرچند به تقویت ظرفیت تولید صنعتی و متنوع شدن اقلام تولیدی منجر گردیده ولی «تعادل توسعه نیافتگی» هرگز به «تعادل توسعه یافتگی» نینجامیده است.

بین المللی، در بسیاری از کشورهای توسعه یافته، ایده ناسیونالیسم اقتصادی جای خود را به تئوری تجارت آزاد داد. اقتصاددانان ناسیونالیست در آلمان مثل پروفیسور شاخت و پروفیسور لیست تئوری «توسعه اتارکی» را فرمولیزه کردند. پیش از آن اقتصاددانان آمریکایی در رقابت با کالاهای انگلیسی، درونگرایی اقتصادی را توصیه می کردند. در ژاپن در دوره «میجی» ابتدا هدف رشد درونگرا دنبال می شد. شوروی، چین و برخی دیگر از کشورهای سوسیالیست مثل، آلبانی یوگسلاوی نیز همین روش را نه صرفاً بخاطر عدم رقابت با قدرتهای اقتصادی جهان بلکه بخاطر حفظ امنیت ملی و تقویت بنیه دفاعی در چارچوب ایده «درهائی از یوغ امپریالیسم» تعقیب کردند. هرچند درونگرایی در جهان سرمایه داری و سوسیالیسم هر دو بمنظور ایجاد امنیت اقتصادی در مراحل خیز برای توسعه صورت می گرفت، لکن هرگاه میزان تنش بین بلوکهای سیاسی چه بدلیل جنگ و یا تحریم ها افزایش می یافت، بر پروتگرایی افزوده می شد.

در زمان بحران بزرگ ۱۹۲۹-۳۳، کشورهایی چون آمریکا، آلمان و اتریش که از وابستگی مالی و تجاری بیشتری برخوردار بودند، ضربه پذیری بیشتری داشتند و کشورهایی چون ژاپن بدلیل بسته بودن اقتصاد و انگلستان بدلیل وجود سیستم بانکی غیر متمرکز کمتر آسیب پذیر بودند و سیستم بسته شوروی نیز راه نفوذ بحران بین المللی را سد کرد.<sup>(۳۷)</sup>

با آغاز بحران بزرگ و گسترش عدم امنیت اجتماعی ناشی از رکود کار و سرمایه و بی ثباتی درآمدهای ارزی، ملی گرایی افراطی در آلمان، ایتالیا، ژاپن به اوج خود رسید و باعث روی کار آمدن رژیم های فاشیستی در این کشورها شد. اولین اقدام امنیتی این کشورها برای جلوگیری از بحران، بازگشت به «اتارکی» (خود بستگی اقتصادی و سیاست درهائی بسته در چارچوب رژیم توتالیتر) بود. آموزشهای فربدیش لیست بار دیگر به کار گرفته شد. مشخصه استراتژی توسعه اقتصادی در ایندوره عبارت بود از الف-تولید با هر هزینه ای (اصل مهم اقتصادی تولید کالا با کسب مزیت نسبی بدلیل وضعیت فوق العاده کنار گذاشته شد) و ب-گسترش بازارهای کالا و مواد خام از طریق اقدام نظامی. اصل اول در مورد کشورهای دیگری چون شوروی و برخی کشورهای تازه استقلال یافته نیز صادق است.

درونگرایی در همه این کشورها جدا از ایدئولوژی حاکم، با توتالیتراسم سیاسی همراه بود. در جبهه متحدین توتالیتراسم به شکل رژیم های ناسیونال فاشیستی، در اروپای شرقی به شکل استبداد استالینی و در جهان سوم به شکل حکومت های فردی یا تک حزبی در چارچوب «دمکراسی انقلابی» یا «دیکتاتوری زحمتکش» ظاهر شد.



Dessin de Vasco, « L'Expansion ».

آمریکا در همان سال<sup>(۳۷)</sup> و وابستگی ژاپن به واردات کالاهای سرمایه‌ای آلمان و آمریکا بسیار اهمیت داشت زیرا از طرفی آمریکا عرضه‌کننده اصلی ماشین‌آلات بود و ژاپن نیروی متخصص محسوب می‌شد. ارتباط تجاری با آلمان نیز بدلیل راه طولانی و کنترل متفقین بر آن خطرناک به نظر می‌رسید. از این رو ژاپن با اتخاذ استراتژی جنگ کوتاه مدت (همچون آلمان) سعی در پوشاندن ضعف خود از لحاظ تهیه مواد خام و ماشین‌آلات نمود.

فرسایشی شدن جنگ می‌توانست به نفع کشورهای متفق چون آمریکا و شوروی باشد که سرشار از منابع استراتژیک بودند. از اینرو ژاپن با سرمایه‌گذاری‌های عظیم نظامی - صنعتی سعی در خوداتکایی در تولید ماشین‌آلات و ایجاد اشتغال داشت و از طریق استراتژی نظامی گرایي و توسعه طلبانه در پی فروش کالاهای خود و تهیه مواد خام استراتژیک بود. این استراتژی که هدف عمده آن تقویت امنیت اقتصادی بود جنبه‌های مختلفی از درونگرایی در تولید و برونگرایی برای گسترش بازار را همراه داشت و به «منطقه گرایي» با حفظ سمت برادر بزرگتر انجامید. جنبه‌های درونگرایی توسعه ژاپن هرچند هنوز هم شیوه خاص ژاپنی‌ها محسوب می‌شود و حتی موجب برخی برخوردها در اواخر دهه ۱۹۸۰ بین ژاپن و آمریکا گردید، با این حال کاهش تشنجات نظامی و محدودیت منابع ژاپن، استراتژیست‌های این کشور را وادار به اتخاذ یک استراتژی عمدتاً برونگرا کرده است.

استراتژی دفاعی اتخاذ کردند که ویژگی اصلی آن مقاومت طولانی در مقابل تهاجم نظامی و آماده‌سازی اقتصاد برای یک دوره بحرانی طولانی در برابر حملات غافل‌گیرکننده بود. این استراتژی جنگی در شوروی نه تنها در زمان جنگ دوم بلکه بدلیل تشنجات بین‌المللی و محاصره اقتصادی بعد از انقلاب اکتبر به استراتژی اصلی آن کشور تبدیل شده بود. در دهه ۱۹۲۰ «فلدمن» اقتصاددان روسی مدل توسعه‌ای را عرضه کرد که به مدل دو بخشی معروف است. مدل وی در حقیقت مدل تکامل یافته مارکس است که اقتصاد را به دو بخش تولید کالاهای سرمایه‌ای و کالاهای مصرفی تقسیم می‌کند. از آنجائیکه بنیه دفاعی رابطه تنگاتنگی با خوداتکائی صنعتی دارد، نقش بخش تولیدکننده کالاهای سرمایه‌ای برای تداوم رشد و همچنین قابلیت تبدیل آن در زمان جنگ برای اهداف جنگی از اهمیت زیادی برخوردار است.

در شوروی آماده‌سازی جنگی با هدف فوق‌آغاز شد و بعد از جنگ ادامه یافت. برنامه آماده‌سازی صنعتی برای تولید تسلیحات در سال ۱۹۲۸ پایه‌ریزی شد ولی کوشش جدی در این مورد از آغاز برنامه پنج‌ساله سوم در سال ۸-۱۹۳۷ به عمل آمد. در این برنامه، آماده‌سازی جنگی و مکانیزه کردن تولیدات برای مقابله با کشورهای متخصصی که شدیداً از مکانیزه تهاجمی استفاده می‌کردند و همچنین کمیود نیروی کار مورد توجه قرار گرفت. با اینحال در بازسازی تسلیحاتی، به تقویت پتانسیل‌های جنگی اقتصاد (نه برای جنگی مشخص) اولویت داده شد. در طی برنامه می‌بایست تولید ماشین‌های ساخت ابزار و کالاهای مهندسی از اولویت برخوردار شود و انباشت سرمایه از طریق محدود ساختن مصرف خصوصی مورد تأکید قرار گیرد.<sup>(۳۸)</sup> سهم هزینه‌های دفاعی در تولید ملی شوروی در سال ۱۹۳۴، شش درصد بود که در سال ۱۹۳۷ به ۱۳ درصد و در شروع جنگ دوم به میزان ۲۵ الی ۳۰ درصد رسید (۲۸۳)

بررسی استراتژی توسعه در شوروی بدلیل ماهیت برنامه‌ریزی شده و خصوصیات بارز درونگرایانه آن بخاطر مسائل دفاعی چه در زمان جنگ و چه در زمان جنگ سرد، از اهمیت خاصی برخوردار است. در زمان جنگ دوم شوروی و دیگر کشورهای متفق، برخلاف دول محور که استراتژی تهاجم سریع داشتند و آماده‌سازی اقتصادی را در راستای این هدف پی‌ریزی می‌کردند،

○ پایان جنگ سرد بین دو بلوک ایدئولوژیکی به معنی خاتمه یافتن جنگ اقتصادی ناشی از منافع متضاد قطب‌های فعلی نیست. از آنجا که رقابت بر سر کسب بازار کالا و عوامل تولید بخصوص در مناطق توسعه نیافته و دارای منابع استراتژیک خواهد بود، می‌توان وقوع «جنگ نفت» دیگری را پیش بینی کرد.

○ تجربه تلخ عراق با زرادخانه عظیم هسته‌ای، شیمیائی و میکروبی، مؤید آنست که هرگونه توسعه درونگرایانه و خارج از سیستم امنیت جمعی می‌تواند نتایج شومی به همراه داشته باشد. ادامه یافتن برنامه پرسترویکای گورباچف و جریان تبدیل صنایع نظامی به غیرنظامی در شوروی نیز به معنی قبول این واقعیت است که تنها با اسلحه نمی‌توان امنیت ملی را تأمین کرد.

میلیون لیر در طی سالهای ۴۱-۱۹۳۴).<sup>(۳۹)</sup> به عقیده استراتژیست‌ها ضعف عمده شوروی نه در پتانسیل جنگی اقتصاد بلکه در پتانسیل آماده سازی جنگی این کشور بود.

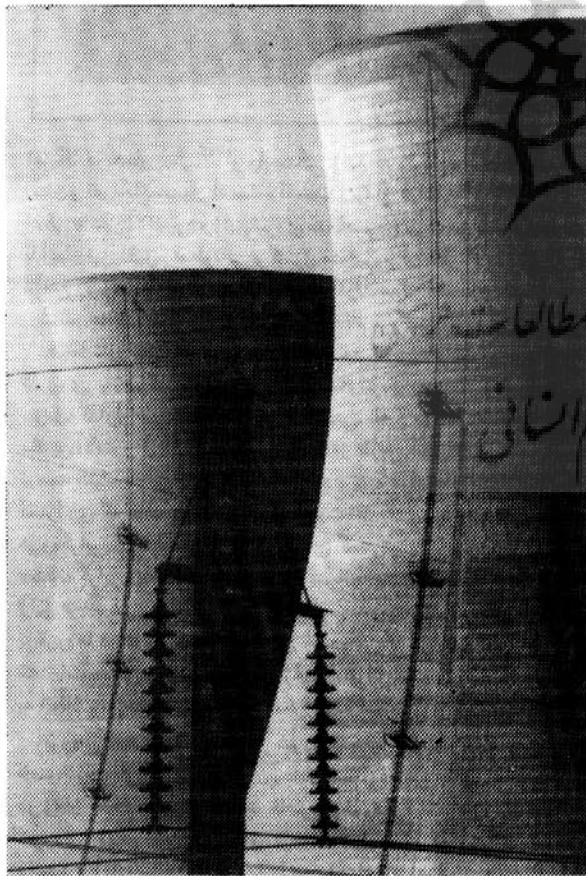
تولید مواد استراتژیک در شوروی هر چند کمتر از آلمان بود ولی جوابگوی نیازهای زمان جنگ و نیز از رشد سریعی برخوردار بود. به علاوه مشکلات تجارت خارجی و عدم امنیت راهها که گریبانگیر استراتژی ژاپن و آلمان بود، با توجه به درونگرایی توسعه در اتحاد شوروی از اهمیت چندانی برخوردار نبود. به علت آماده نبودن اقتصاد شوروی برای جنگ، حملات اولیه آلمانها موفقیت آمیز مینمود و فقدان سازماندهی جنگی، ناآشنایی با روانشناسی سازماندهی اقتصاد و جامعه در زمان جنگ لزوم یک برنامه ریزی جامع امنیتی را ضروری می‌ساخت. در تاریخ ۳ جولای ۱۹۴۱ کار دگرگون ساختن اقتصاد برای رسیدن به اهداف جنگی آغاز شد و حتی «برنامه بسیج اقتصادی» نیز بعد از اولین حمله نازیها اتخاذ شد.

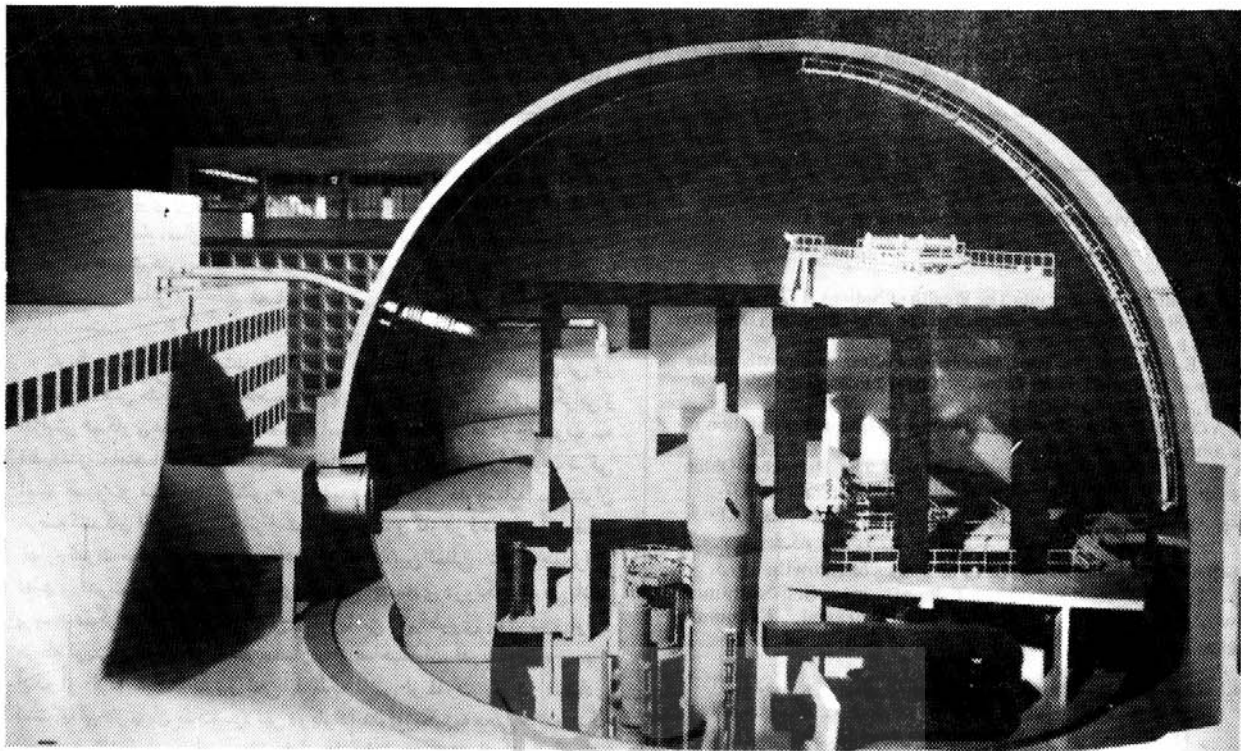
### استراتژی جهان سوم

اغلب کشورهای جهان سوم بعد از جنگ دوم و آزاد شدن از قید استعمار، یک دوره (گاه درازمدت) جایگزینی واردات را طی کردند. پیشگامان این استراتژی که ماهیتاً درونگرا میباشند عبارتند از برزیل، هندوستان، آرژانتین، یوگسلاوی و دولت‌های نژاد پرست آفریقای جنوبی و اسرائیل. این کشورها با طی مرحله اول جایگزینی واردات که غالباً توسعه صنایع مصرفی را دربر میگرفت برای گسترش بازار فروش و کسب مقیاس اقتصادی تولید ناچار به انتخاب دو آلترناتیو بودند: الف) دستیابی به بازار صادراتی، ب) گسترش افقی<sup>(۴۰)</sup> و عمودی<sup>(۴۱)</sup> صنایع اولیه جایگزینی واردات. کشورهای چون کره جنوبی و سنگاپور امروزه یوگسلاوی روش اول را برگزیدند و کشورهای نظامی گرای چون اسرائیل و آفریقای جنوبی بخاطر محروم بودن از بازار وسیع جهان سوم و کشورهای چون هندوستان، برزیل و آرژانتین بدلیل بدبینی تجاری تمایل بیشتری به راه دوم داشتند، هر چند که عدم کسب مزیت نسبی صنایع اولیه سنگین تاثیر زیادی در بدبینی تجاری این کشورها داشت. بهر حال همه این کشورها با طی مرحله اول جایگزینی واردات و آماده سازی صنعتی در مرحله دوم، به توسعه صنایع نظامی پرداختند. توسعه صنایع نظامی در این کشورها با انگیزه امنیتی یا اقتصادی، از نظر سیاستهای درونگرایی توسعه تقریباً یکسان بوده است. ترس از وابستگی به بازار جهانی کالاهای استراتژیک،

عدم تطبیق تکنولوژی با شرایط و امکانات داخلی، محرومیت از آموزش در جریان عمل، ترس از تسلط چند ملیتی‌ها و خارجیان بر حیات سیاسی - اقتصادی، عواملی هستند که موجب اتخاذ سیاستهای درونگرایانه در کشورهای جهان سوم برای تولید کالاهای استراتژیک می‌شوند. «هل استرن» (۱۹۷۳) می‌گوید که «استراتژی‌های صنعتی شدن، جایگزین واردات مناسب برای تولیدات نظامی هستند: اگر شما تجارت را محدود و از چند ملیتی‌ها پرهیز کنید... روش توسعه شما بومی و شما قوی‌تر و مستقل‌تر و حاکم بر سرنوشت خود خواهید بود... دلیل اصلی دوری جستن صنایع نظامی کشورهای کمتر توسعه یافته از چند ملیتی‌ها، ضرورت امنیت ملی این کشورهاست. با وجود آنکه شرایط در حال تغییر است و برخی کشورها (چون کره جنوبی و برزیل در دو دهه اخیر) کمتر از این اصول پیروی کرده‌اند با اینحال هنوز ضرورت حفظ استقلال دولتها از نفوذ عرضه کنندگان خارجی در اولویت باقی مانده است.»<sup>(۴۲)</sup>

دلیل عمده دیگر برای اتخاذ سیاستهای درونگرایانه توسعه، تلاش در جهت اتخاذ تکنولوژی مناسب و بومی و گسترش و توسعه آن می‌باشد. با اینحال تحولات اخیر جهانی در اتخاذ استراتژی‌های توسعه بی‌تأثیر نیست. خاتمه جنگ سرد و انتقال نیروهای متمرکز در اروپا به آسیا، شمال آفریقا و جنوب شرقی آسیا و بالاخره پیدا شدن میدان‌های تازه‌ای برای درگیری‌های جهانی، در گزینش استراتژی‌های توسعه از سوی کشورهای در حال توسعه مؤثر است. احیاء گرایش میلیتاریستی در ژاپن، همگرایی شرق و غرب و تمرکز نیروهای نظامی در خاور میانه پارامترهای مهم آینده اقتصاد بین‌الملل را تشکیل میدهند. حتی خوش بین ترین کارشناسان اقتصاد بین‌الملل، ادامه درگیری در مناطق استراتژیک و حاوی ذخائر استراتژیک (خاور میانه) را در آینده نفی نمی‌کنند. جنگی که با اولین اقدام برای استخراج نفت توسط دارسی آغاز شد، از دهه ۱۹۶۰ ابعداد وسیعتری گرفت و امروزه به جنگ نفت و لشکر کشی عظیم





تکامل او ضروری است هر چند عدم امنیت نیز ابزار او را الزاماً تکامل می‌بخشد. با رشد علم و تکنولوژی ابزارهای دفاعی تکامل پیدا کرده‌اند. قبلاً، این ابزار در جوامع سنتی بدلیل محدودیت دامنه جنگ و فقدان پیچیدگیها و ارتباطات زنجیره‌ای اقتصاد، چه در داخل و چه در عرصه جهانی، به امور نظامی و تأمین مادی - معنوی جنگجویان محدود میشد. امروزه بسیج جنگی اقتصاد ابعاد وسیعی یافته و شامل امکانات تولیدی، تجاری، مالی، تکنولوژیکی مدیریت را نه تنها در صفوف نظامیان بلکه در عرصه اقتصاد داخلی و بین‌المللی میشود. با پیچیده‌تر شدن فنون دفاعی، استراتژی‌های فراگیر آماده سازی جنگی اقتصاد توسط کشورهای درگیر اتخاذ میشود. استراتژیهای توسعه اقتصادی - دفاعی، تقویت عوامل قدرت این کشورها را با دو هدف رشد و امنیت دنبال میکند.

بعد از وقوع بحرانهای بین‌المللی و دو جنگ جهانی، توسعه درونگرا به استراتژی غالب کشورهای جهان سوم بدل شد. این کشورها برای مصون ماندن از نوسانات بحران زای بازار بین‌المللی و رسیدن به سطح توسعه یافتگی، به ایجاد امکانات تولید صنعتی برای تحکیم قدرت و امنیت پرداختند. این دوره به دوره «بدیسی تجاری» ناشی از تشنج‌های بین‌المللی معروف است. برنامه‌های بلندپروازانه در جهان توسعه نیافته برای ایجاد قدرتهای موازی صنعتی از طریق استراتژی جایگزینی واردات هرچند به تقویت ظرفیتهای تولید صنعتی و متنوع شدن اقلام تولیدی منجر گردید ولی «تعادل توسعه نیافتگی» هرگز به «تعادل توسعه یافتگی» نینجامید.

تقویت قدرت تولید صنعتی، با ضعف دیگر عوامل قدرت چون کمبود کالاهای استراتژیک کشاورزی، وابستگی ارزی، «بحران بدهی»، اشتغال ناقص عوامل تولید و کاهش قدرت صادراتی همراه بود. برزیل و دیگر کشورهای آمریکای لاتین را از اینرو «ورشکستگان توسعه نیافته» نام میدهند. استراتژی جایگزینی واردات در شوروی و چین نیز با وجود موفقیت‌های زیاد در امر افزایش امکانات تولیدی و نظامی، امروزه به علت عدم هماهنگی آن با دیگر عوامل قدرت اقتصادی و تکنولوژیکی، این کشورها را نیازمند کمکهای غرب میکند و امپراطوریهای سرخ با همه ساز و برگ قادر به حفظ قدرت نیستند.

ناتوانی در حفظ قدرت با روشهای سنتی و درونگرایی متداول در زمان

جهان صنعتی برای کنترل شریان اقتصاد جهانی به منطقه انجامیده است. برای مقابله با این روند، کشورهای منطقه بطور سنتی اقداماتی دفاعی بعمل می‌آورند:

- ۱ - همگرایی با جهان صنعتی در روند تثبیت امنیت عرضه انرژی که با استراتژی‌های برونگرا و شرکت در تقسیم بین‌المللی و طرح امنیتی غرب در منطقه همراه است (کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس).
- ۲ - واگرایی و ایجاد دیوار دفاعی - اقتصادی «اتارکی» و اتخاذ استراتژی‌های درونگرایانه (کشورهای رادیکال منطقه).

اینگونه تقسیم بندی، امروزه با تلفیق دو استراتژی مذکور موجب بهم خوردن صف کشورهای محافظه کار و رادیکال شده است. با اینحال هنوز استراتژی غالب در کشورهای منطقه بدلیل سمت‌گیری‌های سیاسی قابل تقسیم به درونگرایی و برونگرایی هست. در آینده، درونگرایی سنتی کشورهای رادیکال به علت نیاز آنها به بازارهای صادراتی مواد نفتی و مشتقات آن و پر کردن شکافهای تولید داخلی و عوامل تولید از طریق واردات، نمی‌تواند دوام داشته باشد.

استراتژی جایگزینی صادرات امروزه به صورت استراتژی غالب کشورهای نفتی برای مقابله با بحرانهای نفتی و نوسان‌ها و تثبیت درآمدهای نفتی درمی‌آید. این استراتژی ضمن حفظ ماهیت برونگرایانه خود (هم از نظر بازار عوامل و هم از نظر صادرات) بخاطر ایجاد ثبات و ارزش افزوده بیشتر در بخش مواد نفتی مورد نظر است. تثبیت درآمدهای ارزی و بالا بردن قدرت تولید کالاهای استراتژیک پتروشیمی، بهبود رابطه مبادله و کسب تکنولوژیهای نوین از اهداف استراتژی جایگزینی صادرات می‌باشد. موفقیت این استراتژی منوط به تحقق اهداف بالا و هماهنگی آنها با دیگر عوامل قدرت است.

## ● نتیجه گیری

تاریخ جامعه بشری همیشه با جنگها و بحرانها همراه بوده و احساس عدم امنیت ناشی از آن، بشر را وادار به اتخاذ استراتژی‌های دفاعی نموده است. از اینرو در پروسه تولید مادی، امنیت به مثابه مهمترین عامل تولید چه در عرصه خرد و چه در عرصه کلان مطرح بوده است. نیاز طبیعی انسان به امنیت برای

11. Max Weber, *On Law in Economy and Society*, Cambridge, Harvard University Press, 1954, P. 323.

۱۲- جان کنت گالبرایت - کالبدشناسی قدرت (ترجمه فارسی) ۱۳۶۶، چاپ آذر - صفحات ۳۴ - ۳۶.

۱۳- کلاوس نور، امکانات جنگی ملل، دانشگاه برنستون، ۱۹۵۵، (ترجمه فارسی چاپ نیروی زمینی ارتش) صفحات ۲۶ - ۳۷.

14- See An invitation to Strategic Management P.8.

و آندره بوفر، مقدمه‌ای بر استراتژی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی ۱۳۶۹، ص ۳۱.

15- A. Smith, *An inquiry into The Wealth of Nations*, 1776 op. cit.

16- P. Streeten, *Trade Strategies For Development*, London, Mcmillan, p. 3.

17- A. K. Sen & K. N. Raj, *Alternative Pattern of Growth Under Condition of stagnant Export Earnings*, Oxford Economic Papers Vol. 13, No. 1, Feb 1961, pp. 43-52.

18- A. O. Hirschman, *Political Economy of Import Substitution in Latin America*, op. cit., p. 1-12.

19- R. W. Jones, *Factor Proportions and The Heckscher-Ohlin Theorem*, *The Review of Economic Studies*, Vol. 24, 1956, pp. 1 ff.

۲۰- مرتضی اسدی - رشد نامتوازن و دوگانگی اقتصادی ایران، مجله تحقیقات اقتصادی دانشگاه تهران، شماره ۴۲، صفحات ۸۸ - ۱۰۳.

21- See W. W. Rostow, *politics of Stages of Growth*, 1973.

22- W. W. Rostow, *The Take-off into Self-Sustained Growth*(ed.) in A. K. Singh and Agrawal, *Economic Development*, Oxford Press, 1986- pp. 154-86.

۲۳- کلاوس نور - امکانات جنگی ملل - دانشگاه برنستون - ۱۹۵۶ - ص ۱۸۵

۲۴- همان مأخذ - صفحه ۱۸۸

۲۵- در طی جنگ دوم جهانی در سال ۱۹۳۹، آمریکا به میزان ۴۹۰ میلیارد تن کیلومتر حمل بار از طریق راه آهن داشت که در سال ۱۹۴۴ (سال پایانی جنگ) به میزان ۱۹۸۱ میلیارد تن کیلومتر رسید. انگلستان نیز در طی همین سالها ظرفیت حمل و نقل راه آهن را از ۲۷ میلیارد تن کیلومتر به ۴۰ میلیارد کیلومتر تن رساند. رجوع کنید به همان مأخذ - ص ۱۹۳

۲۶- الف راه آهن جمهوری اسلامی ایران، دفتر آمار و بررسیهای فنی و سالنامه آماری سال ۱۳۶۸ - صفحه ۲۱۸

۲۶- ب کلاوس نور، امکانات جنگی ملل، ۱۹۵۶، صفحه ۱۷۶

۲۷- رجوع کنید به پل کندی، ظهور و سقوط قدرتهای بزرگ (۲۰۰۰-۱۵۰۰)

۲۸- کلاوس نور، امکانات جنگی ملل، صفحه ۱۷۶

29- B. A. Carroll, *Design For Total War Arms and Economics in The Third Reich*, Mouton, The Hauge 1968, P. 188

۳۰- بیر رونرون، بحرانهای قرن بیستم - جلد دوم - ۱۹۲۹-۴۵ - ترجمه احمد میرفندرسکی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۷، صفحات ۱۸-۲۰

۳۱- پلینتز کرایگ یک استراتژی همه جانبه دفاعی شامل نیروی واکنش سریع و شدیداً مکانیزه برای نابودی فوری مقاومت دشمن است. در این راستا سیاستهای اقتصادی برای ایجاد چنین تجهیزاتی بکار میرود، رجوع کنید به

A. Milward, *War, Economy and Society 1939 - 45* pelican Book 1987, P. 25-6

۳۲- همان مأخذ - صفحه ۲۹

۳۳- همان مأخذ صفحه ۳۱

34- US. SBS, *Japan's Struggle to end the War*, Washington D. C. 1964, P. , 5.

۳۵- طرح ژاپن بزرگتر در سال ۱۹۴۰ اعلام شد. کشورهای شرق آسیا و جزایر واقع در اقیانوس آرام به صورت مجتمعی درمیآمدند که ژاپن، شمال چین و منچوری پایگاه صنعتی آن، سرزمینهای جنوبی تأمین کننده مواد خام و دیگر کشورها بازار مصرف آن محسوب می شدند.

رجوع کنید به نسرین حکیمی، ژاپن و استراتژی قدرت، دفتر مطالعات - سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۶، ص ۲۳

36- J. R. Cohen, *Japan's Economy*, p. 49

37- Fledman

38- A. Nove, *An Economic History Of The USSR*, Penguin Books, Harmond Sworth, 1969, P 255.

39- A.J. Brown *Applied Economics, Aspects of the World Economy in War and Peace*, Allen & Unwin, London, 1947, p. 30

40- Horizontal, Integration

41- Vertical, Integration

42- P. Streeten (1973)- همان مأخذ

جنگ و بحران، بازرنگری در استراتژیهای رشد در کشورهای در حال توسعه و حتی در بلوک شرق را ایجاد کرده است. درونگرایی به مثابه عامل حمایت کننده مراکز تولیدی نوپا و یا در معرض خطر تهاجم (فیزیکی و یا رقابتی)، نمی تواند در درازمدت ادامه یابد. اتخاذ سیاست های حمایتی مثل پرورش طفلی است که از خطر دشمن به دایه سپرده میشود ولی ادامه این حمایت تا سن ببری به فساد او منجر می گردد. از اینرو درونگرایی، استراتژی دوره گذار و آماده سازی جنگی است و برونگرایی توسعه در حقیقت تحول معقولانه سیستم های بسته است که بیانگر وجود امنیت اقتصادی (در عرصه داخلی و بین المللی) با حفظ معیارهای تقسیم کار بین المللی در زمان صلح پایدار است.

به نظر بسیاری از کارشناسان اقتصاد بین الملل تحولات اخیر جهانی در راستای کاهش جنگ سرد و تحکیم صلح پایدار نوید دهنده کاهش درونگرایی و افزایش همکاری های متقابل اقتصادی است. این همکاری ها در چارچوب سه قطب قدرت اقتصادی یعنی آمریکای شمالی، اروپا و خاور دور و جنوب شرقی آسیا صورت می گیرد. کشورهای عمده نفت خیز خاورمیانه به عنوان عرضه کنندگان انحصاری ذخائر استراتژیک نفت و گاز در دهه های آتی قطب چهارم قدرت محسوب میشوند. کاهش تشنجات بین المللی ناشی از همگرایی قطبهای قدرت و کاهش سیاست های حمایتی اقتصادی درونگرایانه می باشد. پروسه همگرایی اقتصاد بین الملل با فروپاشی امپراطوری بلوک شرق وارد مرحله نوینی شده است. به نظر بسیاری از صاحب نظران، قدرت ملی در جهان آینده از «لوله تفنگ» بیرون نمی آید بلکه ناشی از قدرت رقابت اقتصادی است. با اینحال پایان جنگ سرد بین دو بلوک ایدئولوژیکی به معنی خاتمه جنگ اقتصادی ناشی از منافع متضاد قطب های فعلی نیست. از آنجائیکه این رقابت برای به دست آوردن بازار کالا و عوامل تولید بخصوص در مناطق توسعه نیافته و دارای منابع و ذخائر استراتژیک خواهد بود، می توان وقوع «جنگ نفت» دیگری را پیش بینی کرد. در حقیقت جنگ نفت بعد از فروکش کردن جنگهای ایدئولوژیکی در کامبوج، آنگولا و نیکاراگونه نقطه عطفی در تغییر ماهیت جنگ های مربوط به دوران جنگ سرد می باشد. آیا جنگ نفت دوباره در منطقه و یا مناطق دیگری اتفاق خواهد افتاد؟ جواب این سؤال را باید در استراتژی همگرایی اقتصادی قطب چهارم قدرت و نحوه شرکت این قطب در نظم نوین اقتصادی جستجو کرد. تجربه تلخ عراق با زرادخانه عظیم هسته ای، شیمیایی و میکروبی مؤید آن است که هرگونه توسعه درونگرایانه و خارج از سیستم امنیت جمعی می تواند نتایج شومی به همراه داشته باشد. ادامه پرسترویکای گورباچف و جریان تبدیل صنایع نظامی به غیرنظامی در شوروی، به معنی قبول این واقعیت است که امنیت ملی را نمی توان تنها با سلاح تأمین کرد.

### ● زیر نویسها:

۱- لفظ پیرامون و با قمر به کشورهای توسعه نیافته ای اطلاق می گردد که تأمین کننده مواد خام کشورهای صنعتی هستند- این دو واژه به ترتیب توسط زانول - بریش و آندره گوندرفرانک طرح گردید.

1- Adam Smith, *An Inquiry into the Wealth of Nations*, Chapters 1, 2 and 3.

2- Francois Perroux, *Quést - ce que le Développement*, Extrait de la Revue «Etudes» Janvier, 1961.

3- H. Furth, *Cahiers de l'Institut de Science Economique Appliquée*, Serier, F N3, P.2

۴- مایکل تودارو، توسعه اقتصادی در جهان سوم، (ترجمه فارسی) - صفحه ۱۳۹

5- A. O. Hirschman, *Political Economy of Import Substitution Industrialization in Latin America*, Economic Journal

6- Arthur Lewis,

7- See B. Ohlin, *Interregional and International Trade*, Cambridge, Mass,

Harvard University Press, 1933, Chapter 5-8.

8 - F. List, *Das Nationale System der Politischen*.

9- R. Prebisch.

10- Bertrand Russell, *Power: A New Social Analysis*, New York: W. W. Norton, 1938, P. 11